



بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه

اخبار لاسبق را بررسی کردیم از هیچ یک از چهار دلیل که بررسی شد حرمت استفاده نمی شد و در دلالتش بر حرمت قاصر بود.

دلیل پنجم

دلیل پنجم که در مکاسب هم متعرض شده اند ادله حرمت لعب و لهو و باطل هست در بعضی از روایات در بحث قمار آمده که «كُلَّمَا أَلْهَى عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ فَهُوَ مَيْسِرٌ»^۱ یا در ذیل بعضی از روایاتی که خواندیم، بعد از این که مبحث قمار را مطرح کرده اند، آمده این ها باطل است که از باطل باید اجتناب کرد و فرموده که اگر روزی امور حق و باطل را تفکیک کنند قمار در کجا قرار می گیرد و در جواب گفته اند در باطل، پس از این جهت حرام است.

ادله ای که به بیانات مختلف در تحریم لعب یا عنوان لهو یا عنوان باطل وارد شده با تفاوت این بیانات و موضوعات شامل بحث مسابقات بدون آلات و بدون رهان هم می شود این ها امور باطل است، یا لهو و لعب است و حرام می شود. این هم دلیل پنجمی است که می شود اقامه کرد و مرحوم شیخ هم در مکاسب به این دلیل اشاره ای فرموده است.

مناقشه در دلیل پنجم

در مقام بررسی این دلیل هم می توان به دو مناقشه اشاره کرد:

۱- مناقشه اول اینکه در صدق باطل به خصوص و حتی لهو و لعب در همه موارد سباق بدون رهان و به غیر آلات تردید است، لا اقل این است که مواردی از مسابقات بدون آلات و بدون بردو باخت و رهان عرفاً لهو یا باطل تلقی نمی شود اینکه بین خودشان مسابقه گذاشته اند و آلات قمار و بردو باخت هم نیست بلکه برای غرض عقلایی است مثلاً برای سلامتی شان کوه نوردی می کنند، یا کتابی را مطالعه کنند یا برای سلامتشان قله ای را

^۱ - الفصول المهمة فی أصول الأئمة (تکملة الوسائل)، ج ۲، ص: ۲۴۲.



درنوردند، این کارها غرض عقلایی هم دارد و صدق باطل نمی‌کند چون اینجا نه پولی ردوبدل می‌شود نه مالی از کیسه کسی بی‌جهت بیرون می‌رود و آلات قمار و شطرنج و این‌ها هیچ‌کدام نیست و غرض عقلایی هم دارد. قطعاً در خیلی از موارد این باطل صدق نمی‌کند و شاید هیچ‌جا صدق نکند و لهُو و لعب هم شاید حداقل در بعضی موارد صادق نباشد و به عبارت دیگر همه مواردی که دو قید بردوباخت و آلات قمار - که در ادله بیشتر مورد توجه بود - نیست، حتی اگر سرگرمی باشد باطل تلقی نمی‌شود؛ و حداقل در بعضی از موارد لهُو و لعب هم صادق نیست. اگر نگوئیم که کلاً از مصداقیت باطل و لهُو و لعب خارج است. بعید نیست بگوئیم این مصادیق مطلقاً باطل نیست و جایی هم که اغراض عقلانیه دارد، لهُو و لعب هم نیست. اگر هم نگوئیم مطلقاً باطل نیست حداقل در خیلی از موارد باطل نیست.

پس جایی که بردوباخت نیست و مالی ردوبدل نمی‌شود آلات قمار در کار نیست. شاید مطلقاً بتوانیم بگوئیم باطل و لهُو و لعب نیست لاقلاً در بعضی از موارد که اغراض عقلایی واضح و روشنی دارد قطعاً باطل و لهُو و لعب نیست. و لذا مفهوم باطل با لهُو و لعب تفاوتی دارد به نظر می‌آید حتی جاهایی که برای سرگرمی هست و بردوباخت نیست و آلات قمار هم نیست ممکن است لهُو باشد، ولی شاید نشود گفت باطل است.

خیلی هم بخواهیم مماشات کنیم باطل و لهُو و لعب برخی از این موارد را حتماً شامل نمی‌شود، مثلاً مسابقه‌ای که رهان و آلات در آنجا نیست مصداق لهُو و لعب نمی‌شود، جایی که کار عقلایی است و اغراض عقلایی وجود دارد بردوباخت و آلات قمار هم در کار نیست در برخی از موارد قطعاً باطل و لهُو و لعب نیست اگر نگوئیم کلاً باطل نیست.

این نکته اول است که صدق این عناوین سه‌گانه لهُو و لعب و باطل به‌طور مطلق بر همه مواردی که مسابقه بدون رهان و بدون آلات است محل تردید است بلکه در برخی از موارد روشن است که صدق نمی‌کند و لذا دلیل اخص از مدعا می‌شود. اگر نگوئیم که باطل هیچ‌جا صدق نمی‌کند لاقلاً بعضی از موارد صدق نمی‌کند و دلیل اخص از مدعا می‌شود.

سؤال: نمی‌شود بگوئیم لهُو و لعب همان باطل است؟

جواب: ارتباطی باهم ندارند باید روی این‌ها کارکرد ظاهر بعضی از روایات این است که کل لهُو و لعب را باطل تلقی می‌کند بعضی هم این‌طور نیست شاید هم دو اصطلاح داشته باشد.



گفتیم لهو و لعب دو اصطلاح دارد یک اصطلاح خاص و یک اصطلاح عام دارد. اصطلاح خاص آن با قطع نظر از اغراض اخروی است همین افعال دنیوی با نگاه عقلایی عادی، این افعال به افعال جدیه و افعال لهو و لعب تقسیم می‌شوند که اغراض عقلایی دارد یا اغراض عقلایی ندارد، با تفاوتی که در لهو و لعب است که آن‌هم جای خود را دارد. این اغراض عقلایی، جدیه و اغراض لعبیه می‌شود؛ و لذا همه کارهایی که در دنیا است با قطع نظر از شرع و اهداف الهی به دو قسم تقسیم می‌شوند؛ لعب یا لهو در اینجا با معنای خاص است سرگرمی‌ها و بازی‌ها و افعالی که به لحاظ عرفی اغراض عقلایی ندارد اما اصطلاح عامی دارد و کل آنچه در این دنیا انجام می‌گیرد با ملاحظه اهداف اصلی از زندگی که «إِلَّا لِيَعْبُدُونَ» باشد، همه این‌ها هنگامی که در راستای عبادت و آرمان‌های الهی نباشد به لهو و لعب و امثال این‌ها مبدل می‌شود. در این نگاه مفهوم لعب و لهو شمولی پیدا می‌کند که افعال جدیه و غیر لهویه به معنای اول، مشمول معنای دوم می‌شود. برای اینکه افق دید را بالاتر برده است و پای اغراض اساسی زندگی را به میان می‌کشد و می‌گوید هر غرضی که شما تعقیب می‌کنید و هر فعلی که برای هدفی انجام می‌شود اگر متصل به آن هدف نشود لعب می‌شود.

«أَتَمَّا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهْوٌ وَزِينَةٌ وَتَفَاخُرٌ» (حدید/۵۷) لهو لعبی که در این آیه شریفه و چندین آیه آمده است که گاهی لهو دارد گاهی لعب دارد و گاهی هر دو را دارد و در برخی جاها حصر هم دارد «أَتَمَّا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا» با تعبیر مختلفی که در قرآن آمده است، با اصطلاح دوم است یعنی لهو و لعب بالمعنی العام و با ملاحظه اغراض عبادی و اغراض دینی است. این دو معنایی است که قبلاً گفتیم.

اقسام لعب

دو معنای عام و خاصی که عرض کردم می‌توان به شکل دیگری تقریر کرد که دو قسم لعب داریم:

- لعب علی الاطلاق

- لعب نسبی

این تقریر دیگری از این دو معنا است.

لعب علی الاطلاق یعنی این که اغراض اخروی را به میان آوریم یا نیاوریم این لعب است مثل بازی‌هایی که بچه‌ها انجام می‌دهند.



و لعب نسبى داريم آن وقت دايره لعب نسبى شمول پيدا مى كند. لعب نسبى اين است كه ممكن است خود فى حد نفسه لعب نباشد ولى وقتى باهدف بالاترى بسنجيم سرگر مى و بازى مى شود و اين اختصاص به آنكه در قرآن دارد نيست. معنا باز اعم مى شود يعنى در همين دنيا هم كسى كه مثلاً داراي استعداد يا داراي يك زمينه است و مى تواند مراحل بالايى را ببرد و سرگرم چيزهايى مثلاً خريد و فروش شده است، مى گوييم مشغول بازى است.

مرحوم ملاصدرا به حال بوعلی سینا تأسف مى خورد مى گوید شأن ایشان اجل از اين بود كه خود را مشغول به طب و علوم اين گونه كند، او بايد شأن حكيم الهى داشته باشد و در حكمت الهى و علوم الهى فقط بايد كار كند و تأسف مى خورد به اينكه چرا بوعلی خود را مشغول به طب و طبيعيات و مسائلى از اين قبيل كرد آن استعدادها بايد در علوم الهى مصروف شود؛ يعنى اين نسبى است وقتى از ملاصدرا پرسند، مى گویند اين كه قانون مى نويسد و در طبيعيات كار مى كند يك نوع بازى است؛ يعنى ظرفيت او و چيزى كه مى توانست انجام دهد را باكار بالاتر كه مقايسه كنند لعب مى شود.

لهو و لعب كه اينجا صدق مى كند نسبى است؛ بنابراین لهو و لعب با تفاوتى كه اين دو مفهوم دارد يك معنای على الاطلاق دارد، يك لهو و لعب نسبى دارد كه هر كارى ولو اغراض عقلايى دارد و لعب مطلق نيست ولى در قياس با يك هدف بالاتر يك نوع سرگر مى مى شود. قرآن مى گوید كه در مقايسه با اهداف بلند، كل زندگى دنيا اگر آن هدف پرتويى بر آن نيفكند لهو و لعب مى شود.

و لذا معنای اول مقابل بقيه اعمال لعب مطلق مى شود، ولى در معنای دوم كل عمل جدی به يك لحاظ و لهو لهوى با قياس به آنكه بالاتر از او است سلسله مراتب پيدا مى كند؛ و در شرع مى گوید همه آنچه اينجا انجام مى گيرد در قياس باهدف بلند، لهو و لعب است. در معنای نسبى اين گونه مى شود از اين حيث لهو است كه اين را از آن بالاتر باز مى دارد لعب است براى اينكه در عمق كه نگاه كنيم يك غرض عقلايى جدی ندارد براى اينكه سعادت ابدى پيش روى او است و با اين گره نخورده است.

بايد ببينيم لهو و لعبى كه در روايات يا آيات استفاده مى شود به چه معنا است آنجاى كه آيات قرآن مى گوید «أَتَمَّا الْحَيَوةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ» قرينه داريم كه مقصود لهو و لعب نسبى است كه حتى شامل امور عقلايى با قياس به امور بالاتر هم مى شود ولى اگر جايى قرينه خاصى نباشد و همين طور بگويد لا تلعبوا يا دع الصبى با سبع سنين و جاهايى كه



لهو و لعب در کلمات شارع آمده و قرینه‌ای می‌گفت. ظهور این در معنای مطلق و لعب آن است که لعب علی الاطلاق است در مقابل امور جدی است نه آن شکل نسبی ظهور اولیه.

سؤال: واقعاً لهو نیست تشبیه است؟

جواب: شما می‌گویید «أَمَّا الْحَيَوَةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهُوَ» می‌شود گفت نوعی بازی است ولی معنای این شکلی مانعی ندارد، استعمال در این معنا می‌شود به لحاظ اینکه به نسبت می‌شود. این مجاز است یا حقیقت؟ ممکن است بگوییم مجاز است تشبیه یعنی اینکه این را تشبیه به بازی می‌کند می‌گوید خود بازی است، خلاف است که بگوییم چیزی اینجا مقدر است اصل عدم تقدیر است اینکه شما می‌فرمایید: «أَمَّا الْحَيَوَةُ الدُّنْيَا» یعنی اصل عدم تعبیر و عدم تشبیه است و لذا تشبیه نفی می‌شود فقط این می‌ماند که به نحو حقیقت است یا مجاز؟ اینجا با اصالة حقیقت نمی‌شود گفت که این حقیقت است چون معنا معلوم است ولی کیفیت اراده معلوم نیست نمی‌شود «اصالة الحقیقه» جاری کرد و لذا این معنا هست که یا مجاز است یا حقیقت، تشبیهی نیست. اصل عدم تطبیق است.

اینجا تشبیه می‌کند که کارهایی که شما انجام می‌دهید مثل بازی‌های کودکان است، یا واقعاً می‌گوید بازی یا لهو و لعب است.

عرض ما این است که اصل عدم تقدیر ادات تشبیه می‌گوید واقعاً لهو و لعب است منتها اینکه لهو و لعب را می‌گوید، واقعاً هست، اینکه به نحو مجاز است یا حقیقت؟ یک داستان دیگر است یا واقعاً مفهوم لعب و لهو را به این اطلاق می‌کند، اطلاق لهو و لعب بر این نمی‌شود با معنای اول باشد حتماً باید معنای نسبی باشد مسئله به این شکل درست می‌شود. البته این نکته را هم هست که تمام آنچه در این دنیا به عنوان لهو و لعب به شمار آمده است با یک هدف‌گیری تفاوت پیدا می‌کند وقتی که وصل به آن هدف قریبی شد همان جد می‌شود، درواقع انگیزه آن هدف، چهره و شاکله فعل را عوض می‌کند. این هم به خاطر نقشی است که نیت و این‌ها در مسائل دارد.

یقین داریم که معنای مطلق نیست برای این که معنایی که عرف علی الاطلاق می‌گوید چیز لهو یا لعبی است کارهای معینی است به معنای مطلق همه شئون زندگی لهو و لعب است و لذا چون قطع داریم و به معنای نسبی به کاررفته است. «أما علی نحو المجاز او علی نحو الحقیقة».



اگر اصل تشبیه باشد باید ادات تشبیه و این‌ها مقدر باشد که اصل عدم تقریر آن است. البته تعیین اینکه حقیقت است یا مجاز با اصالة الحقيقة اینجا نمی‌شود چون برای همان نکته‌ای که چند بار عرض کردیم، اصول لفظی است. از جمله اصالة الحقيقة برای تعیین مراد است نه تعیین کیفیت اراده که مرحوم آخوند در کفایه داشت. اگر جایی گفت اسد و نمی‌دانیم به معنای شیر است یا به معنای رجل شجاع است، اصالة الحقيقة می‌گوید به معنای شیر است؛ اما اگر می‌دانیم اسد معنای رجل شجاع است منتها نمی‌دانیم استعمال آن به نحو حقیقت است یا مجاز، اینجا اصالة الحقيقة جریان ندارد اصالة الحقيقة با اصول لفظیه برای تعیین مراد است درجایی که مقصود را نمی‌دانیم این است یا آن حقیقت مقصود است نه برای تعیین کیفیت اراده، درجایی که مقصود و مراد را می‌دانیم منتها کیفیت را نمی‌دانیم. اینجا دیگر اصالة الحقيقة جاری نمی‌شود ولی معنا، معنای جدیدی است که با آن متفاوت است؛ و شاهد آن این است که با قطع نظر از اصطلاح قرآنی در خود عرف هم کلمه بازی و لهو و این‌ها گاهی به معنای نسبی به کار می‌رود یعنی کار خیلی جدی است. می‌گویند طرف خود را به چیزهایی سرگرم کرده است یا بازی می‌کند، کار مهم‌تری وجود دارد ولی او اولی و اهم را ترک کرده است و مشغول به ادنی شده است خود را سرگرم چیزی کرده است که ارزشی ندارد.

اولاً: گفتیم ادله‌ای که می‌گوید باطل، یا لهو و لعب و این‌ها را منع می‌کند، ممکن است کسی بگوید این مسابقه به غیر رهان و آلات را می‌گیرد در این تردید کردیم که این عناوین بر همه موارد مسابقه به غیر آلات و رهان بشود. اگر نگوئیم جایی را نمی‌گیرد - که آن را ادعا نمی‌کنیم - لا اقل برخی از موارد این داخل عناوین باطل و لهو و لعب نیست؛ و مقصود از لهو و لعب اینجا طبعاً معنای مطلق است و معنای نسبی نیست. هذا اولاً که دلیل اخص از مدعا است.

ثانیاً: ادله‌ای که بر حرمت باطل یا لهو یا لعب به طور مطلق دلالت کرده است اگر دلیل تامی باشد - فی الجمله شاید برخی از آن تام باشد - باید بگوئیم همه آن‌ها اطلاق ندارد و اطلاق آن قطعاً مراد نیست بعضی از ادله داریم که احتمالاً ظهور در این داشته باشد که از مطلق لهو و لعب و باطل نهی می‌کند، ولی از خارج ما اطمینان داریم که اطلاق مراد نیست، برای اینکه یقین داریم که مطلق لهو و لعب و باطل به معنای این شکلی حرام نیست و هیچ احدی در این عالم بدون بازی یا سرگرمی تفریح یک تفنن و اموری از این قبیل خالی نیست. وزندگی را نمی‌شود از آن تخلیه و مجزا کرد. چون یقین داریم که شارع استفاده اطلاق ندارد پس نمی‌توانیم به اسناد این ادله تمسک کنیم. چون یقین داریم که مطلق لهو و لعب مورد نهی تحریمی قرار نگرفته است. یکی از این دو کار را باید انجام دهیم که با این علم خارجی که قرینه



لُبیه خارجیّه است یقین داریم که بازی مطلق است، پس لعب نمی‌تواند حرام باشد. اصلاً این خلاف واقعیت جاری زندگی و خلاف سیره متشرعه است در خود زمان معصوم هم اصحاب سرگرمی داشتند و چنین چیزی اگر می‌خواست منع شود یک عسر و حرج عجیبی است که با معنای این گونه نمی‌شد. اگر بود، آن‌چنان گفته می‌شد که دیگر آشکار بود و همه هم می‌دانستند حال اینکه این‌طور نیست معلوم می‌شود که این مطلق مراد نیست. آن وقت این ادله برفرض اینکه ظهور در حرمت داشته باشد با این‌ها باید چه کنیم؟ یا باید این‌ها را حمل بر تنزیه کنیم بگوییم نهی از مطلق لهو و لعب تنزیهی است و فقط کراحت را بیان می‌کند یا اینکه ظهور و تحریم آن را بگیریم و دیگر نمی‌توانیم به اطلاق تمسک کنیم البته اینجا از مواردی است که سابق می‌گفتیم اگر یقین داریم که اطلاق مراد نیست. اطلاق ساقط است.

در موارد مشکوک می‌شود به اطلاق تمسک کرد یا نه؟ دارای اختلاف بود. در موارد مشکوک بعید است به خاطر آن جریان به اطلاق تمسک کرد. حداقل در اینجا نمی‌شود تمسک کرد. این نوع مسابقه‌هایی که بین دو طرف رایج بوده است از این جهت است که این دلیل هم تام نیست. البته ادله لهو و لعب و باطل را مفصل‌تر بحث خواهیم کرد. گرچه روح کلام این است که آنچه برای حرمت لهو و لعب استدلال به آن شده است دو قسم است؛ بخشی دلالت ندارد، بخشی هم دلالت دارد. ولی از خارج می‌دانیم که اطلاقش مراد نیست؛ و لذا قاعده کلی که بگوییم مطلق لهو و لعب حرام است و قطعاً وجود ندارد. ادله آن به دو بخش تقسیم می‌شود بخشی که دلالت ندارد؛ یک بخشی هم که ظاهر لفظی آن دلالت دارد. این قرینه خارجی مانع از انعقاد اطلاق در آن می‌شود.

جمع‌بندی ادله پنج‌گانه

بنابر این پنج دلیلی که برای حرمت مسابقه به‌غیر از آلات و بدون رهان اقامه‌شده بود هیچ‌کدام تام نبود و دلالت بر حرمت نداشت و لذا اثرات ربا است. در طرف قائلین به جواز قبل از اصالة الاباحه ممکن است ما شواهد دیگری داشته باشیم از جمله سیره، پنج دلیل حرمت کنار رفت. در طرف جواز، می‌شد دلیلی اقامه کرد یکی همین سیره عقلایی و سیره متشرعه است. -گفتیم دلیل اخص است -منتها از دلیل دوم اطلاق حرمتی استفاده نمی‌شود.

مناقشه دوم همین بود که عرض کردم. این پنج دلیل کنار می‌رود.



در طرف مقابل جواز علاوه بر اینکه وقتی دلیل بر تحریم تمام نشد جای برائت و اباحه است بنا بر آنکه در شباهت حکمیه و در تحریمیه قائل به احتیاط نیستیم و لذا اینجا قائل به برائت می‌شویم «رُفِعَ عَنْ أُمَّتِي ... مَا لَا يَعْلَمُونَ»^۲ و امثاله، منتها علاوه بر این اصل عملی و قبل از این اصل عملی ممکن است کسی برای جواز به سیره هم تمسک کند و آن این است که مسابقات بین افراد بدون رهان و آلات قمار رواج داشته است و رواج آن هم کم نبوده است، دلیل منع که پیدا نشد سیره می‌گوید ادله رادعه جایز است که همان پنج دلیل بود، این‌ها که تمام نشد. از آن طرف سیره عقلانی در زمان معصوم و حتی متشرعه هم وجود داشته انواع مسابقاتی که بین افراد گذاشته می‌شود مثلاً در کشتی، در دویدن، این‌ها چیزهایی بود که آن زمان هم متداول بوده است قطعاً برخی از مسابقات بدون آلات و رهان متداول بوده است و در منظر معصوم بوده است و ردع هم ثابت نیست.

سؤال: سیره عقلانی است یا سیره ائمه؟

جواب: همان سیره متشرعه است.

بنابراین قطعاً سیره عقلانی بلکه سیره متشرعه وجود دارد. در بین متشرعه هم حتماً این رواج داشته است و ردعی هم وجود ندارد، چون آن پنج دلیلی که می‌توانست رادع و مانع باشد همه را مناقشه کردیم پس سیره هست و منع هم نیست. چون آن پنج دلیل رفت کنار آن وقت این سیره عقلاً بلکه متشرعه با تقریرهای متفاوتی که در جای خود دارد دلالت بر جواز می‌کند؛ بلکه ممکن است کسی بگوید سیره حتی از خود معصومین است.

مثل قصه امام حسین و امام حسن چند تا قضیه در مورد ایشان هست.

و لذا سیره اینجا هم عقلانی است و هم متشرعه و لا یبعد که بگوییم حتی در معصوم هم چنین سیره‌ای وجود داشته است و لذا سیره بر جواز داریم. البته این سیره بر جواز چون دلیل لبی است نمی‌شود به اطلاق آن تمسک کرد.

در ادله لعب، مطلق لعب را می‌گفتیم، یعنی یقین داریم که مطلق بازی نیست فقط خصوصیت مسابقه به غیر رهان را استشهاد می‌کردیم یک حالت دوری می‌شد ولی چون اعم است و غیر از این هست اطلاقش را می‌شکند البته تفتن شما به یک دور، تفتن خیلی خوبی است ولی جوابش این است. سیره عقلاً در زمان معصوم رایج باشد نه همیشه، عقلاً بما هم عقلاً در زمان معصوم این کار را می‌کردند و خیلی رواج داشته است و معصوم منع نکرده است سیره آنجا با عدم

^۲ - وسائل الشیعة، ج ۱۵، ص: ۳۶۹.



ردع ثابت می‌شود سیره متشرعه چیزی بالاتر از این است می‌گوید از حیث متشرعه بودن این کار را انجام می‌دادند. آن‌هم به شکل دیگری کشف می‌کند تفصیل سیره عقلا و متشرعه و فرق آن دو در اصول است ولی اجمال این است. گفتیم سیره دلیل لُبّی است جاهای یقینی آن را می‌شد أخذ کرد ولی در سیره عقلا و متشرعه قطعاً فراتر از این‌ها چیزهای دیگری هم هست؛ بنابراین سیره به صورت فی الجمله جواز را اثبات می‌کند اما هر جا که شک داشته باشیم برائت جاری می‌شود چون ادله حرمت جاری نشد.

بحث اخلاقی

چند هفته است ما چیزی نمی‌گوییم حالا عرض کنیم.

دو تا سوره شریفه معوذتین و آیات دیگری در قرآن است که به مقوله استعاذه اشاره کرده است و استعاذه مسائل مهمی است که چند نکته‌ای راجع به آن عرض می‌کنم در این سوره شریفه تفاوتی بین این دو سوره است از جهاتی که یکی دو تا را عرض می‌کنم بعد هم کمی راجع به مفهوم استعاذه صحبت می‌کنیم.

در سوره ناس، یک ویژگی این است که مستعاذبه را چند تا از اوصاف خدا قرار داده است «قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ مَلِكِ النَّاسِ إِلَهِ النَّاسِ» که سه تا از اوصاف خداوند مستعاذبه است و می‌گوید به این اسامی مبارک خدا پناه ببر لِلَّهِ النَّاسِ لِلَّهِ النَّاسِ إِلَهِ النَّاسِ، اما مستعاذمنه «مِنْ شَرِّ الْوَسْوَاسِ الْخَنَّاسِ»، اینجا مستعاذبه، مسائل معنوی و وسوسه‌هایی که از ناحیه جن و انس می‌آید محدود است. «مِنْ شَرِّ الْوَسْوَاسِ الْخَنَّاسِ الَّذِي يُوَسْوِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ» آن وسوسه‌هایی که از ناحیه جن و انس می‌آید و باعث گمراهی می‌شود. وسوسه‌های درون انسان هم درواقع یک منشأ بیرونی دارد گرچه منشأ درونی هم دارد ولی اینجا بیشتر به جنبه منشأ بیرونی توجه شده است.

در سوره ناس به استعاذه و پناه بردن و التجاه به اسامی مبارک خدا امر می‌کند سه اسم حسناى خدا و مستعاذبه اسامی الهی است رب و ملک و اله الناس و مستعاذمنه همان وسواس است که اصل معنای وسوسه این است که جایی که طلا و جواهری بوده است صدای کم و ظریفی که اینجا پیدا می‌شود آن‌ها می‌گفتند وسوسه، یا صدای چند سکه که تکانی می‌خورد یک صدای محدود و ظریفی دارد آن وقت این وسوسه‌های درون به خاطر این وسوسه گفته شده است که یک صدای بسیار نهانی دارد که البته منشأ خیلی از آثار بزرگ می‌شود.



در سوره فلق مستعاذبه شامل اسمای خدا بود که چند تا ذکر کردم مستعاذمنه همان وسواس خناس است در سوره فلق مستعاذبه همان برب الفلق است یک اسم خداست ولی مستعاذمنه خیلی شمول دارد «مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ» همه شروری که در عالم است من شر ما خلق، بعدی‌ها ذکر خاص بعد العام است. پس در مستعاذبه در سوره ناس تفصیل بیشتر دارد در مستعاذمنه همان یک بحث مهم وسواس را آورده است در سوره فلق مستعاذبه خیلی محدود و مجمل است یعنی بحثی پیدا نکرد است، برب الفلق، اما مستعاذمنه در اینجا شمول دارد من شر ما خلق، بعد هم چند مورد به عنوان مصداق آورده است والا اصل آن «مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ» است. این چیزی است که در این دو تا سوره است.

استعاده متقوم به مستعاذمنه و مستعاذبه است، استعاده مثل فرار است مثل انقطاع است می‌خواهد از جایی جدا شود و به جایی متصل شود آنکه از آن جدا می‌شود مستعاذمنه می‌شود آنکه به آن ارتباط پیدا می‌کند مستعاذبه می‌شود بنابراین مستعید شخصی است که فرار می‌کند و پناه می‌برد مستعاذمنه چیزی است که می‌خواهد از آن فرار کند و رها شود و مستعاذبه داریم که برای رهایی به آن التجاه پیدا می‌کند. استعاده حداقل متقوم به این سه عنصر است مستعاذمنه، مستعاذبه، مستعید و در قرآن واژه استعاده آمده است این‌ها هم خانواده هستند التجاه، استعاده، لواذ، ملاذ است این‌ها واژه‌های هم خانواده و نزدیک به هم است اگر کمی دورتر رویم مثل واژه فرار و انقطاع و این‌ها در قرآن و احادیث آمده است به همین مسئله اشاره دارد. مجموعه این‌ها منظومه‌ای از واژهایی می‌شود که اشاره به حالت روحی بسیار مهم دارند التجاه، استعاده، فرار، انقطاع و حتی توبه به یک معنا است، به یک شکلی این‌ها هم خانواده هستند یک نوع خارجی دارد که مثلاً گرگی تهدید می‌کند و فرار می‌کند یک پناهگاهی پیدا می‌کند. ولی یک التجاه معنوی و باطنی داریم که این در قرآن بیشتر مقصود است و برمی‌گردد به یک حالت روحی و روان‌شناختی که حال التجاه و تضرع و استعاده باید باشد. آنکه در قرآن روی آن بسیار تأکید شده است آن است که این استعاده باید یک حالت روحی باشد که از ایمان و یک نگاه درست به این عالم ناشی می‌شود آن وقت اگر به آن توجه کنیم باید این گونه بگوییم از ویژگی‌های انسان مؤمن این است که همیشه در حالت استعاده است، یعنی همیشه نقاط آسیب و خطر را احساس می‌کند و لذا همیشه باید التجاه داشته باشد و پناه ببرد، اصل پناه بردن حالت روحی است که ناشی از توجه به خطرها است و توجه به راه فرار است و نقطه‌ای است که باید به آن توجه کرد. این حقیقت مسئله است.



انسان مؤمن کسی است که این حال استعاده و التجاه همیشه در او زنده است، این حالت، عملاً در رفتارها خودش را نشان می‌دهد پس این التجاه و استعاده و استلاذه و توبه و انابه فرار و انقطاع که هم خانواده هستند همه به یک حقیقت روان‌شناختی اشاره می‌کند چون این‌ها التجاه و استعاده خارجی که نمی‌خواهد بگوید روح و اساس این التجاه و استعاده درونی است که در درون خودش این عالم را پر از خطر ببیند و چون پر از خطر است برای رهایی دائماً نگاهی به خدا باشد و روحش متوجه حضرت حق باشد برای اینکه نجات و رهایی پیدا کند.

نمود این استعاده آنچه در عالم خارج از گناه فرار می‌کند می‌شود و از معصیت به سمت طاعت می‌رود ولی حقیقت آن، حقیقت روان‌شناختی و درونی است اینکه اینجا امر می‌شود بگو، این بگو درواقع در درون تو در این عالم محقق باشد در کتب اخلاق و عرفان عملی آمده است که حالت استعاده و التجاه مقامی است از مقامات سلوک نفس و معرفت سیر و سلوک روحی و نفسانی، این حالی است که برای کسی دست می‌دهد که هم دنیا را شناخته است و به مخاطر و مضال دنیا توجه دارد و هم اینکه خدا نقطه پناهگاه است که می‌تواند او را نجات دهد و اینکه توجه حضرت حق و تمسک قلبی و توسل قلبی به حضرت حق موجب می‌شود که بتواند از این‌ها نجات پیدا کند بنابراین مسئله استعاده، التجاه، تضرع و ابتهال، انقطاع و فرار یک نوع اقوال قلبی است که اگر در انسان باشد در عمل انسان بروز پیدا می‌کند.

و صلی‌الله علی محمد و آل محمد